



نقد اقتصاد سیاسی نقد بتواریگی نقد ایدئولوژی

<https://naghd.com>

هستی‌شناسی کار لوکاچ

مقدمه به ترجمه‌ی فارسی

کمال خسروی



فروردین ۱۴۰۴

هدف از این پیش‌گفتار کوتاه پیش‌دستی بر نگاه و داوری خواننده نیست. زبان و بیان گاه بسیار پیچیده‌ی لوکاچ در عبارات پُریچ‌وخم، چه در دستور کلام و چه در معنای ژرف نظری، گستره‌ی فراخی است برای تأویل که به‌هیچ‌روی نمی‌بایست دچار تنگنا شود. هدف فقط اشاره به برخی نکته‌های کلیدی پُرشمار در راستای برجسته‌ساختن و جلب توجه به آن‌هاست.

«کار»، بخشی است از مجموعه‌ی بزرگ و مشروح هستی‌شناسی هستی‌اجتماعی. این مجموعه شامل دو کتاب و هر کتاب دربردارنده‌ی چهار بخش است. کتاب نخست زیر عنوان عمومی «موقعیت کنونی معضل» به مباحثی پیرامون «نئوپوزیتیویسم و اگزیستانسیالیسم»، «نیکلای هارتمن و هستی‌شناسی»، «هگل و هستی‌شناسی دروغین و راستین» و «اصول هستی‌شناختی بنیادین مارکس» می‌پردازد. برای آشنایی با جایگاه بلندمرتبه‌ی «هستی‌شناسی اجتماعی» لوکاچ، فضای عمومی و زبان آن و نیز دشواری‌های ترجمه‌اش به فارسی، نگاهی به مقدمه‌ی ترجمه‌ی فارسی بخش «مارکس» که در زمستان ۱۴۰۰ انتشار یافت، خالی از فایده نیست.^۱

کتاب دوم نیز دربردارنده‌ی چهار بخش با عنوان‌های «کار»، «بازتولید»، «امر مینوی و ایدئولوژی» و «بیگانگی» است. کتاب پیش‌رو، ترجمه‌ی بخش «کار» است. لوکاچ عنوان عمومی کتاب دوم را سیاهه‌ای از مهم‌ترین معضلاتی می‌داند که بر «مجموعه‌های پیچیده» دلالت دارند. مقوله‌ی «مجموعه‌ی پیچیده»^۲ یکی از مقولات کلیدی «هستی‌شناسی هستی‌اجتماعی» لوکاچ است و هم‌هنگام بر مفاهیمی مانند دستگاه (سیستم)، نظام، کلیت، کل اندام‌وار و همانند آن دلالت دارد. در عطف به این مقوله‌ی «مجموعه‌ی پیچیده»، همواره باید در نظر داشت که عناصر و اعضای برساننده‌ی آن، به‌رغم همه‌ی سازگاری‌ها و ناسازگاری‌ها، تناظر و تقابل و تضاد درونی، روابط علی، کنش‌وواکنش و تأثیروتأثر متقابل با یک‌دیگر، واحد یک‌پارچه و مستقلی را می‌سازند که به‌نوبه‌ی خود می‌تواند با «مجموعه‌های پیچیده»^۳ دیگر، در ارتباط کنش‌وواکنش و تأثیروتأثر متقابل و روابط علی قرار گیرد. عناصر «مجموعه‌ی پیچیده»، تاریخ و حضوری هم‌هنگام دارند و رابطه‌ی علی بین آن‌ها، دال بر تقدم و تأخر زمانی نیست، بلکه در نهایت دال بر تقدمی منطقی است. «کار»، در شمار مهم‌ترین معضلاتی قرار دارد که از سرشت «مجموعه‌ی پیچیده» برخوردارند.

«کار»، بسا کلیدی‌ترین مقوله در سرشت‌نمایی مقوله‌هایی است که «ویژه‌ی هستی‌اجتماعی» اند. لوکاچ در نخستین جمله از پیش‌گفتار کوتاهی که به مبحث «کار» نوشته، مدعی است که «اگر قصد بازنمایی

۱- جُرج لوکاچ؛ هستی‌شناسی هستی‌اجتماعی (بخش مارکس)، ترجمه‌ی کمال خسروی، نشر چرخ، تهران ۱۴۰۰.

هستی‌شناختی مقوله‌های ویژه‌ی هستی اجتماعی، روئیدن و برآمدن‌شان از درون شکل‌های هستی پیشین، پیوندشان با آن‌ها، استواری‌شان بر آن‌ها و تمایزشان با آن‌ها باشد، آن‌گاه باید این تلاش را با واکاوی کار آغاز کرد.^۱ با عزیمت از کار است که بنیادین‌ترین مفاهیم هستی اجتماعی مانند مجموعه‌ی پیچیده‌ی کار و زبان، کردار^۲ اجتماعی و تاریخی، برنشانیدن سوژه، هم‌هنگامی رابطه‌ی سوژه/ابژه و مباحث مهمی مانند عینیت‌کردار، خاستگاه بدیل و آزادی، دیالکتیک آزادی و ضرورت و نیز دیالکتیک غایت‌شناسی و علیت، با تأکید بر تاریخت اجتماعی و تاریخی آن‌ها طرح می‌شوند.

فصل‌های بخش «کار»، شامل «مقدمه» ای کوتاه، «کار به‌مثابه عزم غایت‌شناختی»، «کار به‌مثابه الگوی کردار اجتماعی» و «رابطه‌ی سوژه-ابژه در کار و پی‌آمدهای آن» دال بر روند استدلالی پیدایش، طرح و احتجاج این مفاهیم‌اند. کار، نقطه‌ی عزیمت «اجتماعیت» شکل هستی است، زیرا «فقط کار است که بنا بر گوهر هستی‌شناختی‌اش مواکداً از سرشت گذار برخوردار است.»^۳

هرچند لوکاچ به‌درستی و به‌دلایل روش‌شناختی^۴ کار را از منظر امروز می‌نگرد، اما نقطه‌ی عزیمت او، کار در **انتزاعی‌ترین** قالب آن، فقط در مقام رابطه‌ی بی‌میانجی موجود انسانی با طبیعت، با عزمی غایت‌شناختی برای ارضای نیاز و تولید چیزی مفید (ارزش مصرفی) است. نقطه‌ی عزیمت و شالوده‌ی استدلال لوکاچ، همین تعریف بسیط از کار است. فقط این مرتبه از انتزاع است که سرشت **جهش** دارد و انسان شدن انسان را ممکن می‌کند. «کار بنا بر گوهر خویش رابطه‌ای متقابل است بین انسان (جامعه) و طبیعت، آن‌هم چه طبیعت نااندام‌وار... و چه طبیعت اندام‌وار.»^۴ هدف لوکاچ پی‌ریزی شالوده‌ای است که بر اساس آن بتوان عینیت نوین کردار (پراکسیس) را استنتاج کرد. از دید او «از مجرای کار، عزمی غایت‌شناختی در چارچوب هستی مادی، در مقام پای‌گیری و پیدایش یک عینیت نوین تحقق می‌یابد. به این ترتیب، کار از یک‌سو به الگویی برای هر کردار اجتماعی بدل می‌شود، از این طریق که این عزم‌های غایت‌شناختی — هرچند از مجرای بسا وساطت‌های بسیار و پریچ و خم — در تحلیل نهایی به‌طور مادی، متحقق می‌شوند.»^۵

۱- جرج لوکاچ؛ هستی‌شناسی هستی اجتماعی (بخش کار)، ترجمه‌ی کمال خسروی، نشر چرخ، تهران ۱۴۰۳، ص ۱۵.

۳- همان‌جا، ص ۱۸.

۴- همان‌جا، ص ۱۸.

۵- همان‌جا، ص ۲۵.

پیش از آن که به حلقه‌ی استدلالی مهم اثر لوکاچ، همانا «علیت وضع‌شده»^۱ بپردازیم، خالی از فایده نیست که مکث کوتاهی بر مقوله‌ی Epiphänomen داشته باشیم که ما آن را «معلول نامحرک» ترجمه کرده‌ایم. زیرا اولاً، جایگاه این مقوله در آنچه لوکاچ زنجیره‌ی علیت می‌نامد، اهمیت دارد و ثانیاً، حلقه‌ی استدلالی میانجی برای استنتاج مقولات بدیل و آزادی است. البته همان‌طور که پیش از این در تشریح مقوله‌ی «مجموعه‌ی پیچیده» تأکید کردیم، نباید هم‌هنگامی این مقولات را فراموش کرد و زمانی که از حلقه‌ی استدلالی سخن می‌گوئیم، نباید آن را به تقدم و تأخر زمانی تعبیر و تأویل کرد. لوکاچ آگاهی انسانی را در تمایز با «آگاهی» حیوانی، پدیده‌ای می‌داند که معلولی نامحرک نیست، یعنی معلولی نیست که خود علت تأثیرگذاری در تغییر شرایط و به‌ویژه در چارچوب «مجموعه‌ی پیچیده» نباشد. کار، رابطه‌ای است بین انسان و موضوع، شرایط و فضای کار که با عزمی غایت‌شناختی و برای تحقق شکل نوینی از هستی صورت می‌گیرد. با آغاز پیدایش «کار، آگاهی انسان در معنایی هستی‌شناختی دیگر یک معلول نامحرک نخواهد بود.»^۲

«معلول نامحرک» پدیده‌ای است که هرچند خود معلول علتی است، اما موجب تغییری در کل دستگاه (سیستم)، و در این‌جا، در «مجموعه‌ی پیچیده»، نمی‌شود. اما با آغاز کار و با تکیه بر سرشت کار در مقام «عزم غایت‌شناختی»، آگاهی پدیده‌ای است که در مقام «علت»، خود نقشی تعیین‌کننده ایفا می‌کند.

سنگی که موجود انسان‌شونده‌ی «سراغازین» با عزم و غایت تحقق‌دهی از میان سنگ‌های موجود برمی‌گزیند، نتیجه‌ی «کنش آگاهی» است و این آگاهی دیگر «معلولی نامحرک» نیست و صرفاً «سرشت زیست‌شناختی ندارد.»^۳ نطفه‌ی مقوله‌ی «بدیل» و در پی آن، مقوله‌ی «آزادی» — و طبعاً دیالکتیکش با «ضرورت» — از همین «مجموعه‌ی پیچیده»ی سراغازینی شکل می‌گیرد که در آن، کار در مقام «عزم غایت‌شناختی»، تعیین‌کننده‌ترین نقش را ایفا می‌کند. زیرا «نوع گوهرین چنین زایش و پیدایش هستی‌شناختی‌ای از آزادی، در بدیل و در چارچوب فرآیند کار برای نخستین بار در واقعیت پدیدار می‌شود»^۴ و

1- Gesetzte Kausalität

۲- «تحقق‌پذیری به‌مثابه مقوله‌ای از شکل نوین هستی هم‌هنگام نشان‌گر پی‌آمدی مهم است: با [آغاز پیدایش] کار، آگاهی انسان در معنایی هستی‌شناختی دیگر یک معلول نامحرک [Epiphänomen] نخواهد بود. درست است که به‌نظر می‌آید آگاهی حیوانات، به‌ویژه حیوانات تکامل‌یافته‌تر، واقعیتی انکارناپذیر باشد، اما این آگاهی خصیصه‌ای جزئی، رنگ‌باخته و در خدمت فرآیند بازتولیدشان است که به‌نحوی زیست‌شناختی در این فرآیند — که به‌نوبه‌ی خود بر اساس قوانین زیست‌شناسی، رو به پایان است — ریشه دارد.» (همان‌جا، ص ۴۵)

۳- همان‌جا، ص ۲۳.

۴- همان‌جا، ص ۶۴-۶۳.

«دگرذیسی سوژه‌ی کارکننده – همانا انسان‌شدن حقیقی انسان – پی‌آمد ضروری هستی‌وار این دقیقاً-چنین-بودگی عینی کار است.»^۱

بدیهی است که «علیت طبیعی» تکیه‌گاه و نقطه‌ی عزیمت «علیت وضع‌شده» در کار است، اما آن چه برای لوکاچ اهمیت دارد، نه علیت طبیعی، بلکه علیت وضع‌شده است. ما در پیش‌گفتار به ترجمه‌ی فارسی «اصول هستی‌شناختی بنیادین مارکس» درباره‌ی ترجمه‌ی واژه‌ی *Setzung*، گزینش معادل «عزم» برای آن و ترکیبات فعل *setzen* توضیح دادیم.^۲ همان‌جا نوشتیم که فعل *setzen* هم‌چنین به معنای گزینش و چیدن نیز هست و برای نمونه به واژه‌ی حروف‌چین^۳ اشاره کردیم. در این‌جا، در بسط این معنا، واژه‌ی *Setzung* را جابجا و به مناسبت به «چیدمان» و «چینش» نیز ترجمه کرده‌ایم. غرض گزینش و قراردادن یا چینش عناصر یک مجموعه در ترتیب و توالی‌ای است که «به‌خودی‌خود» وجود ندارد. منظور لوکاچ از «علیت وضع‌شده» علیتی است که در آن، حلقه‌ها و عناصر، نه در نظم و توالی «طبیعتاً» موجود، بلکه با نظم و توالی و ترتیبی «وضع‌شده»، «برنهاده‌شده» یا به تعبیری «دستکاری‌شده» وجود دارند، نظمی که آگاهانه برای تحقق یک عزم یا هدف، یا برای تحقق بهتر و مطلوب‌تر آن برگزیده شده است. شاید بهترین مثال برای دریافتی ملموس از «علیت وضع‌شده»، سازوکار یک قایق بادبانی باشد. «علیت طبیعی» می‌تواند موجب حرکت قایق، فقط در جهت باد باشد. اما با دستکاری در زنجیره و ایجاد علیتی وضع‌شده می‌توان قایق بادبانی را در هر جهتی **دل‌خواه**، حتی خلاف جهت باد، به حرکت واداشت. بدیهی است که نقش علیت طبیعی انکار نمی‌شود، اما علیت وضع‌شده هدفی را متحقق می‌کند که تحققش **به‌خودی‌خود** ممکن نیست.^۴

۱- همان‌جا، ص ۶۷.

۲- لوکاچ برای بیان سوبژکتیو و فردی کنش کار و برای جمع‌بست همه‌ی آن چه می‌توان از مقولات و مفاهیمی مانند طرح، ایده، قصد، اراده، هدف، انگیزه، انگیزختار، میل و از این قبیل دریافت کرد، از اصطلاح *Setzung* استفاده کرده است که ما نهایتاً آن را به «عزم» ترجمه کرده‌ایم. بدیهی است که لوکاچ همه‌ی واژه‌ها و تعابیری را که می‌توانند بیان‌کننده‌ی «هدف‌مندی» کنش کار باشند، در اختیار داشته است، ولی ترجیح داده است برای انتقال ضمنی یا مکنون و تلویحی غایت‌مندی، از این اصطلاح استفاده کند. واژه‌ی *Setzung* مشتقی (اسم حالت) از فعل *setzen* است و فعل *setzen* در معنای گسترده و رایجش مرادف است با نهادن، برنهادن، نشانیدن، گذاشتن، قراردادن، وضع‌کردن (قاعد و قانون)، چیدن و از این قبیل. از همین‌رو مثلاً، واژه‌ی *Setzer*، اسم فاعل این فعل، در عین حال به معنای حروف‌چین نیز هست؛ زیرا حروف‌چین کسی است که تک تک حروف و فاصله‌ها را هم در جای معینی می‌گذارد یا قرار می‌دهد و هم در عین حال در این کار، چینش و گزینشی دارد. فعل *setzen* دال بر چینش و گزینش نیز هست. (جرج لوکاچ؛ هستی‌شناسی هستی اجتماعی...، ص ۱۶)

3- *Setzer*

۴- «وقتی آگاهی به‌شیوه‌ای گزینشی در این‌باره تصمیم می‌گیرد که می‌خواهد کدام هدف را وضع کند و چگونه زنجیره‌های علی ضروری برای این هدف را در مقام وسیله‌ی تحقق آن، به زنجیره‌های وضع‌شده بدل کند، مجموعه‌ای پیچیده از واقعیتی

شالوده‌ی علیتِ وضع‌شده، حلقه‌ی پیوندی است که کار را به سرمشقِ کردار (پراکسیس) بدل می‌کند: «عزم‌های غایت‌شناختی و زنجیره‌های علیّی وضع‌شده‌ی به‌حرکت درآمده به‌وسیله‌ی آن عزم‌ها، شالوده‌ی هستی‌شناختی-ساختاری را می‌سازند. اما محتوای اصلی عزم غایت‌شناختی — به‌زبانی کاملاً عام، کاملاً انتزاعی — اینک تلاش یک انسان است برای وادار کردن انسانی دیگر (یا گروهی از انسان‌ها) به این‌که او نیز به نوبه‌ی خود به عزم‌های غایت‌شناختی جامه‌ی عمل بپوشاند.»^۱ هدف لوکاچ ابتدای کردار بر سرشت کار و عزم غایت‌شناختی در آن است. از دید او در «چیدمان‌هایی از علیت که به نوعی متعالی‌تر و اجتماعی‌تر تعلق دارند، نفوذ تأثیرگذارِ هدف‌گذاریِ غایت‌شناختی در بازتولیدهای ذهنی‌شان اجتناب‌ناپذیر است.»^۲

هم‌چنین با اتکاء بر مقوله‌ی «علیتِ وضع‌شده» است که لوکاچ تقابل و تضاد بین غایت‌شناسی و علیت را ناشی از نگرش معرفت‌شناختی و منطقی و نادیده گرفتن بُعد هستی‌شناختیِ هستی‌اجتماعی می‌داند. این نکته را می‌توان در انتقادِ لوکاچ به هگل در همین کتاب نیز دید که در پایان به آن اشاره خواهیم کرد. لوکاچ بر آن است که غایت‌شناسی و علیت نافی و طردکننده‌ی یک‌دیگر نیستند.^۳

بحث مبسوط لوکاچ درباره‌ی ارزش و رابطه‌اش با کار، ربط مستقیمی با مقوله‌ی ارزش در معنای سرشت‌نمای سرمایه‌دارانه‌اش ندارد. تأکید لوکاچ اساساً بر ارزش مصرفی و عینیت اجتماعی آن است، عینیتی اجتماعی که به‌واسطه و میانجی «علیتِ وضع‌شده» پدید آمده است.^۴ درباره‌ی نتیجه‌ی تلاش لوکاچ برای برقراری رابطه بین معنای اعتباری ارزش و ارزش مصرفی با مقوله‌ی سرمایه‌دارانه‌ی ارزش — که عمدتاً در بخش «اصول

پویا پای می‌گیرد، که نظیر آن در طبیعت به هیچ‌روی قابل یافتن نیست. بنابراین پدیده‌ی آزادی می‌تواند در زایش و پیدایش هستی‌شناختی‌اش فقط در این‌جا جستجو شود. در نخستین رویکرد می‌توان گفت که آزادی آن کنشی از آگاهی است که در مقام نتیجه‌اش، هستی‌ای تازه و وضع‌شده به موجب آن، پدید می‌آید.» (همان‌جا، ص ۱۴۸).

۱- همان‌جا، ص ۷۴.

۲- همان‌جا، ص ۸۴.

۳- «غایت‌شناسی و علیت، برخلاف آن‌چه تاکنون نتیجه‌ی هر واکاوی معرفت‌شناختی یا منطقی بوده است، اصولی نافی و طردکننده‌ی یک‌دیگر در جریان فرآیندها، در هستندگی و در چنین بودگی چیزها نیستند، بلکه بی‌شک اصولی ناهمگون با یک‌دیگرند که به‌رغم همه‌ی تناقض‌های‌شان فقط به همراه یک‌دیگر و در هم‌زیستی پویا و جدایی‌ناپذیر، شالوده‌ی هستی‌شناختی برخی مجموعه‌های پیچیده از جنبش را پدید می‌آورند، آن‌هم چنان شالوده‌ای که فقط در قلمرو هستی‌اجتماعی به‌لحاظ هستی‌شناختی ممکن است و اثرگذاری‌اش در این شالوده، هم‌هنگام سرشت‌نمای اصلی این مرتبه از هستی است.» (همان‌جا، ص ۸۲)

۴- «اگر از این نقطه عزیمت کنیم که ارزش محصول نهایی هر کار را به‌مثابه ارزش‌مند یا فاقد ارزش خصلت‌نمایی می‌کند، آن‌گاه بلافاصله این پرسش طرح می‌شود که: آیا این سرشت‌نمایی امری ابژکتیو است یا سوژکتیو؟ آیا ارزش خصلت عینی شیئی است که در کنش ارزش‌بخش سوژه — به درستی یا به نادرستی — صرفاً به رسمیت شناخته می‌شود، یا [برعکس] ارزش دقیقاً به‌مثابه چنین کنش ارزش‌بخشی پای می‌گیرد و پدیدار می‌شود؟» (همان‌جا، ص ۱۰۴)

هستی‌شناختی بنیادین مارکس» طرح شده است – جداگانه و در جای دیگری نوشته‌ام.^۱ در هر حال نباید آن چه را لوکاچ به درستی^۲ بعد اجتماعی، یا به معنای دقیق‌تر، بعد هستی‌شناختی هستی اجتماعی ارزش مصرفی می‌نامد، با عینیت اجتماعی ارزش، در معنای دقیق و مارکسی‌اش، که دال بر عینیت اجتماعی انتزاعی^۳ پیکریافته، و سرشت‌نشان شیوه‌ی تولید سرمایه‌داری است، مخلوط کرد.

عزم غایت‌شناختی در کار، آگاهی‌ای که دیگر هم‌چون معلول نامحرک ایفای نقش نمی‌کند، طرح و ایده‌ای که بر کار و بر تحقق هدف «مقدم» است و هم‌چون هدفی غایی عمل می‌کند، اقتضای وسوسه‌برانگیزی برای فرافکنی^۴ این موقعیت بر سیر و حرکت جهان هستی و تاریخ انسانی، و استنتاج حکمروایی ضرورتی جبرگرایانه و مقدر بر آن است. به این جنبه و وسوسه پیش‌تر زیر عنوان «تراگذاری» به تفصیل پرداخته‌ام.^۵ لوکاچ نیز نگران همین لغزش است و ضمن هشدار و زنه‌ار از آن، از جمله هگل را از این زاویه مورد انتقاد قرار می‌دهد. از دید او «بر بخش عظیمی از فلسفه‌ی پیشامارکسی، به‌ویژه فلسفه‌ی ایده‌آلیستی، گستراندن پیشاپیش^۶ شناخته‌شده و به‌لحاظ هستی‌شناختی نامشروع^۷ مقوله‌ی غایت‌شناسی بر طبیعت و تاریخ حاکم است». از آن جا که این فلسفه‌ها «می‌کوشیدند جهان اندام‌وار و سیر تاریخ را نیز به‌گونه‌ای غایت‌شناختی بفهمند، ناگزیر بودند همه‌جا برای عزم ضروری، سوژه‌ای خیالی بیافرینند (مثلاً روح جهانی هگل)، که به میانجی آن واقعیت مجبور بود به اسطوره بدل شود». حتی «هگل، که سرشت غایت‌شناختی کار را باز هم مشخص‌تر و دیالکتیکی‌تر از ارسطو بازنمایانده است، به نوبه‌ی خود غایت‌شناسی را به موتور تاریخ، و از این طریق به کانون کلی تصور از جهان بدل کرده است». تعریف هگل از ضرورت «دربدارنده‌ی چیزی کژ و کوژ و گمراه‌کننده است. این نگاه هگل مرتبط است با درک منطقی-غایت‌شناختی او از کل جهان و کیهان».^۸

کتاب پیش رو ترجمه‌ی بخش «کار» در «پیرامون هستی‌شناسی هستی اجتماعی»^۹ از مجلد چهاردهم مجموعه آثار جرج لوکاچ، انتشارات «هرمن لوخترهند»، صفحات ۷ تا ۱۱۷ است. در سال‌های پایانی دهه‌ی ۱۹۷۰ و سال‌های آغازین دهه‌ی ۱۹۸۰، با گزینشی از مجموعه‌ی بزرگ «هستی‌شناسی»، سه ترجمه به‌زبان

۱- پیش‌گفتار به ترجمه‌ی فارسی، جرج لوکاچ؛ هستی‌شناسی هستی اجتماعی...، ص ۱۴ - ۱۱.

2- Hinaufprojizieren

۳- کمال خسروی؛ نقد ایدئولوژی، نشر اختران، تهران ۱۳۸۸، ص ۱۲۰-۱۰۴.

۴- همان‌جا، ص ۱۵۴.

۵- همان‌جا، ص ۳۱.

۶- همان‌جا، ص ۲۶.

۷- همان‌جا، ص ۱۵۵.

8- Georg Lukàcs; *Zur Ontologie des gesellschaftlichen Seins*, Hermann Luchterhand Verlag GmbH & Co KG, Darmstadt und Neuwied, 1986.

انگلیسی با عنوان *The Ontology of Social Being* و با عنوان‌های فرعی «۱- هگل»، «۲- مارکس» و «۳- کار» از سوی انتشارات «مرلین پرس لندن» منتشر شد که به ترتیب ترجمه‌ی بخش‌های سوم و چهارم از کتاب نخست و بخش نخست از کتاب دوم‌اند. بی‌گمان ترجمه‌ی انگلیسی بخش «کار» می‌تواند این‌جا و آن‌جا یارای فهم بهتر متن باشد، اما بیش‌تر شیوه‌ی ساده‌سازِ ترجمه‌ی انگلیسی را آشکار می‌کند. در واژه‌نامه‌ی کوچک آلمان- فارسی ضمیمه‌ی ترجمه‌ی پیش‌رو، معادل‌های ترجمه‌ی انگلیسی برای واژه‌ها و اصطلاحات نیز - مادام که صریحاً موجود بوده‌اند - ذکر شده‌اند.

کمال خسروی

اردیبهشت ۱۴۰۳